

نقدی بر آرای جیمز دارمستتر پیرامون باور مهدویت

عزت الله پاتیار^۱، زینب السادات حسینی^۲

چکیده

یکی از آموزه‌های مهم دین اسلام که در مکتب تشیع جایگاه ویژه‌ای دارد و در مطالعات اخیر خاورشناسان نیز مرکز توجه است، باور به مهدویت و ظهور منجی در آخرالزمان است. جیمز دارمستتر از معدود مستشرقانی است که علاوه بر دیدگاه‌های منحصر به فردش در زمینه مهدویت، در این زمینه کتاب نیز نگاشته است؛ اگرچه اندیشمندان معاصر تا حدی به بررسی و نقد دیدگاه‌های برخی از خاورشناسان در زمینه مهدویت پرداخته‌اند. این نوشتار، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و به صورت متمرکز، دیدگاه‌های جیمز دارمستتر را درباره مهدویت و اعتقاد به ظهور منجی موعود به چالش کشیده و به نقد آن‌ها پرداخته است. او عقیده مهدویت و ظهور منجی را چیزی بیش از یک داستان خیالی و توهمی برخاسته از داستان‌های اساطیری ایرانیان باستان ندانسته است و آن را ابزار حيله‌گران برای رسیدن به قدرت معرفی کرده می‌کند. از بررسی دیدگاه دارمستتر برمی‌آید که میزان دسترسی او به منابع اصیل اسلامی چون قرآن کریم و حدیث، تأثیر زیادی در نظریه‌پردازی او در این زمینه گذاشته است و سبب شده تا نتواند تصویر درستی از مهدویت و ظهور منجی ارائه کند. علاوه بر این، در نظر نگرفتن منابع تاریخی فریقین در این زمینه و استناد و اعتماد صرف بر کتاب ابن خلدون به تنهایی، سبب شده است تا در نظریه‌پردازی به بیراهه کشانده شود، در صورتی که باور مهدویت و ظهور منجی موعود، نزد تمام علمای اسلامی فرقه‌های گوناگون، پذیرفته شده است.

واژگان کلیدی: جیمز دارمستتر، مستشرقان، موعود، مهدویت.

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران، ezzatpatiar@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه مازندران، z.hosseini@umz.ac.ir

۱. مقدمه

مهدویت و باور به ظهور منجی موعود در آخرالزمان، یکی از آموزه‌های مهم در فرهنگ اسلامی است. اگرچه این باور در همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی وجود دارد، در فرهنگ و تفکر شیعی، به دلیل ارتباط تنگاتنگ آن با اعتقاد به امام حئی، اهمیت بیشتر، آثار و کارکردهای مطلوب و مثبت فراوانی در سطح جامعه اسلامی دارد؛ به گونه‌ای که اگر در جوامع اسلامی، این عقیده و باور به درستی تبیین و تفسیر گردد و کارکردهای آن به صورت عملی در جامعه پیاده شود، در زمینه‌های گوناگون اعتقادی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی و اجتماعی اثربخش بوده و می‌تواند بینش‌ها و نگرش‌های درست را در جامعه ایجاد نماید.

باور به مهدویت در دوران معاصر از اهمیتی برخوردار است که نظر اندیشمندان و متفکران زیادی از تمام ادیان و مذاهب را به خود فراخوانده است. خاورشناسان از جمله کسانی‌اند که پیرامون مهدویت به تحقیق و پژوهش می‌پردازند و در این باره نظریه‌پردازی می‌کنند. به‌طور کلی در زمینه بررسی و تبیین عقاید اسلامی، خاورشناسان به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته اول خاورشناسانی‌اند که در پی شبهه‌افکنی و ایجاد انحراف در آموزه‌های اصیل اسلامی به‌ویژه مهدویت می‌باشند. دسته دوم مستشرقانی‌اند که در پژوهش‌های خود به دنبال کشف حقیقت به دور از هر غرض‌ورزی سیاسی یا گرایش مذهبی عمل می‌کنند.

جیمز دارمستتر^۱ یکی از خاورشناسانی است که در زمینه مهدویت به تحقیق و جست‌وجو پرداخته و مجموعه دیدگاه‌ها و نظریات خود را در این باره در کتابی مستقل با نام «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم»^۲ به رشته تحریر درآورده است. مسئله

1. James Darmesteter

2. Mahdi From The Beginning Of Islam To The Thirteenth Century

قابل تأمل و مهمی که در آرای دارمستتر وجود دارد این است که او عقیده مهدویت را یک اعتقاد مذهبی صحیح تلقی نمی‌کند و اساساً آن را پدیده‌ای خیالی و اساطیری که از برخی رخدادهای تاریخی ریشه گرفته است، به حساب می‌آورد. او معتقد است که برخی از افراد فریبکار و حيله‌گر در طول تاریخ، با رواج دادن داستان ظهور یک منجی و ابرقهرمان در میان مردم برای نجات آنان از ظلم و ستم (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۵)، در واقع به دنبال کسب قدرت و حکمرانی بر آنان بوده‌اند.

این موضوع از آن جهت ارزش و اهمیت بیشتری دارد که دارمستتر در قرن نوزدهم میلادی زندگی می‌کرده و اثرش درباره مهدویت، الگویی برای مستشرقان و پژوهشگران نسل‌های بعدی قرار گرفته است و طبیعتاً تأثیر انکارناپذیری نیز بر اعتقادات، بینش‌ها و داوری‌های آن‌ها درباره مسلمانان و به‌ویژه شیعیان، برجای خواهد گذاشت. بر همین اساس، لازم است هر اندیشمند و عالم مسلمان اهل تشیع به پاسخ‌گویی و نقد شبهات چنین افرادی اهتمام ورزد تا علاوه بر تبیین و تشریح دقیق واقعیات، از پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های نادرست نیز در این باره جلوگیری کند؛ از این رو بازخوانی و نقد آرای دارمستتر و همفکران او درباره مهدویت و ظهور منجی در اسلام، موضوع نوشتار پیش‌رو است.

۲. پیشینه پژوهش

پس از کاوش‌های زیاد در پیشینه پژوهش در این زمینه، این نتیجه حاصل شد که کتاب‌ها و مقالات پژوهشی در زمینه مهدویت از دیدگاه خاورشناسان کم یافت می‌شود و آن‌هایی هم که نوشته شده‌اند تنها به صورت کلی و گذرا به این موضوع پرداخته‌اند.

مثلاً سید رضی موسوی گیلانی در کتاب مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی به بررسی دیدگاه‌ها و نظریات برخی مستشرقان غربی درباره مهدویت پرداخته است. وی در کتاب مذکور فصلی را درباره دیدگاه جیمز دارمستتر پیرامون مهدویت مرقوم داشته

که البته به صورت کلی و آن هم تنها به بیان برخی از نظرات دارمستتر پیرامون این آموزه اصیل اسلامی پرداخته است. اثر دیگری که در این زمینه می‌توان نام برد مقاله «مهدویت از دیدگاه مستشرقان» نوشته محمود متوسل است. ایشان نیز آرا و نظریات برخی از دین پژوهان غربی درباره مهدویت را در مقاله مذکور بیان کرده است. گفتنی است که وی به بیان برخی نظریات دارمستتر در این زمینه آن هم به صورت کلی و گذرا پرداخته است.

علی‌علیشاهی در مقاله «مهدویت پژوهی و آخرالزمان از دیدگاه مستشرقین فرانسوی»، به بیان دیدگاه‌های برخی مستشرقان فرانسوی در زمینه مهدویت پرداخته است. ایشان در مقاله مذکور، بیشتر، آرای هانری کربن را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد و به صورت جزئی به ذکر برخی از آرای دارمستتر در این باره نیز می‌پردازد. علی‌راد نیز در مقاله‌ای به نام «مهدویت در نگاشته‌های مستشرقان» به بیان کلیاتی در زمینه سیر نوشته‌های مستشرقان کشورهای مختلف در باب مهدویت پرداخته است. مقاله دیگری نیز با عنوان «مهدویت از دیدگاه شرق‌شناسان و دین‌پژوهان غربی» توسط منیره فردوان خراسانی و عبدالله غلامی نوشته شده که در آن نیز به صورت کلی، آرا و نظریات برخی از مستشرقان چون کربن، فلوتن، گلدتسیهر، ماری شیمل، دارمستتر و... درباره مهدویت بیان شده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آثار مذکور بیشتر به صورت کلی و گذرا به بررسی آرای مستشرقان غربی در باب مهدویت پرداخته‌اند، اما نوشتار حاضر، عمیق و متمرکز به بررسی و نقد آرا و نظریات جیمز دارمستتر در باب باور مهدویت، پرداخته و تا حد امکان شبهات و آرای او را نقد کرده است.

۳. معرفی جیمز دارمستتر

جیمز دارمستتر متولد سال ۱۸۴۹ میلادی و متوفای سال ۱۸۹۴ میلادی، محقق،

نویسنده، باستان‌شناس و نظریه‌پرداز فرانسوی است. او تحصیلات خود را در پاریس به پایان رساند. وی که علاقه‌مند به پژوهش درباره شرق و دانش‌های شرقی بود، عمر خود را وقف پژوهش در این باره کرد.

دارمستتر از جمله اساتید زبان‌شناس و اوستاشناس فرانسوی است که در دانشگاه سوربن مشغول بود و در حیطه فرهنگ شرق به‌ویژه فرهنگ ایران باستان تخصص داشت. از جمله آثار او می‌توان کتاب‌های «اورمزد و اهریمن» و مجموعه قوانین زرتشت یا وندیداد اوستا را نام برد. وی در زمینه مذهب زرتشت شهرت یافته است، به طوری که بعضی از اندیشمندان درباره اوستا و مذهب زرتشت به سخنان دارمستتر استناد می‌کنند که این امر خود گویای موقعیت علمی او در زمینه شناخت مذهب و فرهنگ باستانی ایران است. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۹۱)

دارمستتر که اندیشمندی یهودی‌الاصل است، پس از درگیری‌هایی که به وسیله یکی از مدعیان دروغین مهدویت در سودان رخ داده بود، مأموریت یافت تا باور به مهدویت را به مردم فرانسه بازشناساند. بر همین اساس وی حاصل کار خود را در مجموعه سخنرانی‌هایی که در تالار سوربن پاریس در حضور جمعیت کثیری از مردم فرانسه برگزار می‌شد، عرضه داشت. (حکیمیان، ۱۳۹۷: ۵۲) این مجموعه بعدها با عنوان مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم به رشته تحریر درآمد که کانون توجه بسیاری از اندیشمندان سراسر جهان گردید. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

۴. مهدویت در اندیشه جیمز دارمستتر

دارمستتر در بحث از مهدویت به تصریح خودش، از روش تاریخی بهره برده است؛ بدین صورت که با نگاهی به وقایع و رویدادهای تاریخی به بررسی صحت و سقم یا ساختگی بودن این اعتقاد پرداخته است. او بر اساس اظهارات خودش، برای فهم بهتر و بیشتر عقیده مهدویت با بهره‌گیری از روش تاریخی، بحث و بررسی را از صدر

اسلام آغاز نموده و سپس احوال فرقه‌ها و جریانات و اشخاصی که در ادامه، خود را مهدی موعود نامیدند، مورد کنکاش و تحقیق قرار داده است.

دارمستتر در روش تاریخی خود، سعی دارد تا تفسیری زمینی از ادیان ابراهیمی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام به نمایش بگذارد؛ بر همین اساس او دین را محصول فرهنگ، جامعه و شرایط محیطی و برآمده از آداب و رسوم جوامع می‌داند. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۹۳) وی الهی و آسمانی بودن ادیان را منتفی می‌داند و معتقد است که تمامی ادیان ساخته دست بشر هستند. او در بررسی ریشه و بنیان عقیده مهدویت و دیگر آموزه‌های اصیل اسلامی، با توجه به گرایش‌های مطالعاتی و تحقیقاتی که درباره زرتشت و اساطیرشناسی ایران باستان داشته است، بر آن است تا قرابت و نزدیکی بین آن‌ها به وجود بیاورد و اصل و اساس آن‌ها را یکی معرفی کند. او حتی از این فراتر هم رفت و اعتقاد جزمی و یقینی به منجی موعود در ادیان ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام را به طور قطعی، تحت تأثیر اساطیر ایرانیان باستان و زرتشتیان معتقد به سوشیانت می‌داند.

دارمستتر در تبیین تأثیر حوادث و وقایع آخرالزمان در مورد منجی موعود در ادیان ابراهیمی می‌نویسد: «مطابق تعالیم سه دین یهودی، مسیحی و زرتشتی، پیش از ظهور منجی باید نیروی بد بر جهان حکم فرما شود. این نیرو را یهودیان به هجوم و تخریب یا جوج و مأجوج مصداق داده‌اند و عیسویان به ازدها یا جانور آپوکالیپس و یک پیغمبر دروغین یا پیامبر شیطان معروف به دجال و ایرانیان نیز به مار ضحاک که نشانه اهریمن یا اصل بدی است». (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۶)

او در باب ظهور منجی موعود می‌افزاید: «باز در این سه دین، منجی باید از مفخم‌ترین قهرمانی که داستان‌های ملی خبر می‌دهد، نژاد مستقیم داشته باشد؛ از این رو یهودیان و عیسویان او را مسیح می‌نامند و از اولاد داود که پیغمبر و پادشاه

بود می‌شمرند و ایرانیان سوشیانت می‌خواندند که پسر پیغمبر ایران، یعنی زرتشت باشد و نیز باید کسی که مطابق این سه دیانت تاریخ جهان پر از آوازه اوست در آخر جهان سلطنت کند». (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۶)

دارمستتر بر اساس مشاهدات و اطلاعاتی که درباره قرآن کریم داشت، درباره ظهور منجی موعود در دین اسلام نیز بیان می‌کند: «بنیاد اسلام بر این عقیده استوار است که آدمی در یافتن حقیقت و صراط مستقیم قادر نیست، اما خوشبختی اینجاست که خداوند گاه‌گاه مردمانی به سوی بشر جاهل مأمور می‌کند و آن مردمان را عالم می‌سازد و آنچه هست و آنچه باید بشود به آنان وحی می‌فرماید و ایشان پیامبران‌اند؛ و این سلسله ادامه می‌یابد تا این‌که مهدی که پیامبر آخرالزمان است و عیسی نایب او خواهد بود ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد کند». (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۱۶)

بر این اساس، دارمستتر به این نتیجه می‌رسد که در آخرالزمان، پس از آن‌که جهان پر از ظلم و جور شد و تیرگی و بدبختی سراسر عالم را فراگرفت، یک منجی موعود ظهور خواهد کرد که تمامی سیاهی‌ها و تیرگی‌ها را کنار خواهد زد و حکومتی پر از عدالت‌ورزی و دادگستری برای مردمان به ارمغان خواهد آورد؛ اما در ادامه با بررسی شواهد تاریخی بیشتر، رأی به خرافاتی و جعلی بودن این عقیده داده و به‌طور کلی منکر حقیقی و واقعی بودن چنین عقیده‌ای می‌شود؛ آن‌هم به این دلیل که در لابه‌لای این شواهد تاریخی افرادی بوده‌اند که به دروغ ادعای منجی موعود کرده و سعی در فریب مردم داشته‌اند.

۱.۴. قرآنی و روایی نبودن مهدویت در اسلام

دارمستتر درباره سیمای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن کریم چنین می‌نویسد: «قرآن از مهدی صحبت نمی‌کند. ظاهراً مسلم است که پیغمبر اسلام آمدن او را خبر داده بود، ولی نمی‌توان گفت که در واقع چه عقیده‌ای درباره مهدی داشته است». (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۹) چنان‌که پیداست دارمستتر تنها بر اساس ظاهر آیات در مورد

مهدویت به قضاوت نشسته است و تفاسیر قرآن کریم را مورد مطالعه قرار نداده است.

هم‌چنین دربارهٔ سیمای مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در احادیث چنین آورده است: «در ضمن بیاناتی که در احادیث به پیامبر نسبت داده‌اند، این عبارت دیده می‌شود که: «اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی بماند، خداوند تعالی آن روز را به درازا خواهد کشانید تا این‌که از من یا خاندان من مردی پیدا شود که جهان را هم‌چنان که از جور پر بود پر از داد کند»؛ از این عبارت چنین برمی‌آید که مهدی موعود باید از نژاد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد». (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۹)

دارمستتر در بحث از احادیث مربوط به مهدویت نیز که بسیار زیادند و به شیوه‌های گوناگون از علمای فریقین نقل شده‌اند، تنها به ذکر همین حدیث بسنده کرده و بر اساس آن فقط به ذکر این نکته می‌پردازد که مهدی موعود مسلمانان که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، از نوادگان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. او به ذکر جزئیات بیشتر، چگونگی مبانی و شرایط این عقیده از منظر اسلام نمی‌پردازد و در این زمینه سکوت اختیار کرده و رد می‌شود.

۲.۴. ریشهٔ زرتشتی باور مهدویت

چنان‌که گفته شد دارمستتر ریشه و خاستگاه عقیدهٔ مهدویت اسلام را در تفکر ایرانیان زرتشتی باستان می‌داند. او در این باره چنین بیان می‌کند: «چنان‌که گفتیم ایرانیان زرتشتی معتقد بودند که سوشیانت منجی باید از نژاد پیغمبر ایرانی یعنی زرتشت ظهور کند، پس ایرانیان مسلمان فقط اعلام و اسامی خاص را تغییر دادند و حکایت می‌کردند که روزی علی از پیامبر پرسیده بود: «یا رسول الله آیا مهدی از ما خواهد بود یا از خانوادهٔ دیگر؟ و ایشان چنین پاسخ داده بود: مسلماً از ما خواهد بود. خدا باید به وسیلهٔ ما آفرینش را به پایان رساند، چنان‌که به وسیلهٔ ما آن را آغاز کرد» (ابن خلدون، ۱۴۲۱ق، ۳۱۹/۱، به نقل از دارمستتر، ۱۳۱۷: ۲۶). بر همین اساس او تأکید می‌کند که نکتهٔ مشترکی که در سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت یافت

می‌شود، عبارت از اعتقاد به یک وجود مافوق‌الطبیعه که باید در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت از دست رفته را به جهان بازگرداند و مقدمه خلود و سعادت دائم انسان را فراهم سازد؛ آن‌گونه که زرتشتیان باستان به آن معتقد بودند.

دارمستتر دربارهٔ پیدایش اعتقاد به مهدویت در جهان اسلام برای نخستین بار چنین معتقد است: «پس از مرگ مختار پیروان او، محمد حنفیه را به‌عنوان مهدی منتقم خود برگزیدند؛ اگرچه محمد حنفیه نیز بیش از سایر آدمیان نزیست، پیروانش مرگ او را باور نکردند و خبر دادند که رجعت خواهد کرد و این نخستین بار بود که یکی از افسانه‌های معروف ایرانی که در علم‌الاساطیر دیده می‌شود در اسلام داخل شد و از این پس نظیر آن را بسیار خواهیم دید. این افسانه عبارت است از این‌که پس از مرگ یک قهرمان چنین می‌پنداشته‌اند که منتظر است تا ساعت ظهور فرارسد. این داستان از افسانه‌های محبوب اقوام آریایی و مخصوصاً ایرانیان است و زاییدهٔ یکی از اساطیر طبیعیون است.» (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۲۲)

دارمستتر در توجیه این مسئله معتقد است که چون تخیل افراد به نحو عجیب و غریبی اعتقادات این چنینی را می‌پسندد، چنین اعتقاداتی به سرعت در میان افراد جامعه جا باز کرده و طولی نمی‌کشید که به باوری همگانی و فراگیر تبدیل می‌شد؛ زیرا که تودهٔ مردم در برابر غم و اندوه زمان حال، دوست دارند تخم امیدی برای آینده بکارند و اقوامی که در اثر آرزوها و آمال ملی دچار سردرگمی و حیرانی هستند، همیشه امیدشان به برآمدن نور امید و روشنایی جدید است. همین توجیه سبب شده است تا دارمستتر هم‌خوانی و هماهنگی نهضت شیعی معتقد به مهدی موعود با روح اساطیر قدیمی ایرانی را سبب ریشه‌دار شدن مسئلهٔ مهدویت عنوان کند.

۳،۴. وجود مدعیان دروغین مهدویت

دارمستتر در بخش‌هایی از سخنانش به ذکر داستان‌هایی از مدعیان دروغین

مهدویت پرداخته و درصدد این است تا به مخاطبان چنین القا کند که اساساً عقیده مهدویت بیشتر شبیه به افسانه و تخیل است تا یک واقعیت تاریخی و منطقی؛ چراکه اگر به‌طور مشخص، یک نفر با نام مهدی موعود وجود داشت، دیگر نیازی به این همه مدعی دروغین نبود. بر همین اساس ابتدا به توصیف مهدی موعود در ایران می‌پردازد. او در ضمن توصیفاتش در این باره، در پی القای این مطلب است که باور به مهدویت چیزی شبیه به یک داستان اساطیری است که توسط ایرانیان رنگ و لعاب مذهبی داده و تقویت شده است.

او با شاهد آوردن نمونه‌هایی از اعتقاد به ظهور ابرقهرمان‌ها پس از مرگشان و نجات مردم از ظلم و ستم از کشورهای همچون ایران، انگلستان، ایتالیا، پرتغال و ظهور ناپلئون در فرانسه، در پی تقویت نظریه خود مبنی بر تخیلی و اساطیری بودن اعتقاد به مهدویت است. از دیدگاه دارمستتر ساختن چنین داستان‌های اساطیری و خیالی، با هدف تسلی دادن به مردم و زنده نگه داشتن روحیه امید در آن‌ها برای ادامه حیات صورت می‌پذیرفته است. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۳۲)

دارمستتر در بخش دیگری از بیاناتش به بیان داستان مهدی در آفریقا می‌پردازد. او داستان دو مهدی که یکی در قرن دهم در مصر و دیگری در قرن دوازدهم در مراکش ظهور کردند و سلسله‌هایی نیز تشکیل دادند و بیان می‌کند که این مدعیان همیشه عنوان مهدی را با خود یدک می‌کشیدند و وقتی هم که از دنیا می‌رفتند این عنوان را به فرزند و جانشین خود واگذار کرده و دیگران نیز به تبعیت از آنان تشویق می‌شدند تا این‌که مهلت آخرین جانشین آن‌ها به سر آمده و سلسله آن‌ها خاتمه یافت. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۴۸)

دارمستتر در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که باور به مهدی موعود هرگز حقیقتی واقعی و خارجی نبوده و تنها باوری خیالی و توهمی در دست عده‌ای سودجو و قدرت طلب بوده که به وسیله آن توانستند مردم را فریب دهند و به قدرت و حکمرانی برسند.

دارمستتر در ادامه، سرنوشت مهدی در کشور عثمانی را نیز مطرح کرده و بیان می‌کند که اگرچه ترکان از هواخواهان علی؛ نبودند و خود را جانشینان خلفای بغداد و از اهل سنت می‌دانستند، معتقدند که در آخرالزمان مهدی باید ظهور کند و تمام اقوام عالم را به دین اسلام بخواند؛ اما ترکان چون می‌دانند که از نسل محمد ﷺ نیستند و خلافت را غصب کرده و تنها بر زور تکیه دارند، پیوسته در تلاش اند تا مهدی را از دنیا جدا کنند و هرگونه رشته اتصال میان او و بشر را از بین ببرند؛ از این رو آن‌ها چنین اظهار داشته‌اند که ممکن نیست مهدی ظهور کند، مگر زمانی که خلیفه بدون تعیین جانشین خود بمیرد و این در واقع اصلی است که برای تأمین خلافت سلطان وضع شده است. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۵۲)

دارمستتر در بخشی دیگری که درباره قیام مهدی در سودان با عنوان مهدی سودانی مطرح می‌کند، نیز همین ادعاها را دوباره تکرار کرده است. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۵۳) او از بیان سرگذشت مهدی در کشور عثمانی که مذهب اهل سنت داشته و از نسل پیامبر اکرم ﷺ نیز نبوده‌اند و هم‌چنین سرنوشت مهدی سودانی، در پی اثبات این مطلب است که اساساً باور به مهدویت چیزی بیش از یک دروغ و فریب بزرگ نیست و تنها ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و حاکمیت است که از ناحیه زورمداران مکار و حيله‌گر برای رسیدن به قدرت و تثبیت آن مورد استفاده قرار گرفته است.

در نتیجه چنین بررسی‌هایی وی ادعا می‌کند که مهدویت امری ساختگی و تصنعی که معلول اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر زمان یا عقده حقارت و سرخوردگی فردی و روان‌شناختی است؛ بدین منظور که مردم با پیروی از چنین اعتقادی، به یک منجی آسمانی متمایل باشند و در انتظار ظهور او می‌مانند و بدین وسیله به قیام اجتماعی برای التیام و آرامش روحی و روانی می‌رسند. (دارمستتر، ۱۳۱۷: ۵۴)

۵. نقد دیدگاه دارمستتر در باب مهدویت

به‌طور کلی از دو جهت می‌توان دیدگاه‌های دارمستتر را مورد نقد قرار داد: یکی از

جهت تاریخی و دیگری از جهت قرآنی - روایی.

۱.۵. نقد روش تاریخی دارمستتر در باب مهدویت

حقیقت آن است که بر اساس نگاه تاریخی نمی‌توان به‌طور دقیق مبانی فکری یک مکتب و عقیده را فهمید و منشأ پیدایش و ظهور آن را به‌دست آورد. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۳۵) خاورشناسانی چون دارمستتر که بر روش تاریخی تأکید دارند، در حقیقت در پی القای این مطلب در ذهن خوانندگان هستند که اندیشه مهدویت توسط عده‌ای از شیعیان کوفه یا مسلمانان ایران یا سودان یا دیگر جوامع اسلامی ساخته و پرداخته شده است تا با تکیه بر آن از نفوذ قدرت‌هایی چون بنی‌امیه یا دیگر قدرت‌های استعماری در طول تاریخ جلوگیری کنند. این گروه از شیعیان با جعل کردن عقیده مهدویت و موعودگرایی، در پی برپایی انقلاب و برخاستن مردم جهت تشکیل یک نهضت آزادی‌بخش در برابر حکومت‌های مخالف خود بوده‌اند؛ بنابراین بر اساس روش تاریخی، هرگز ارزش حقیقی و واقعی عقیده مهمی چون مهدویت شناخته نشده و جایگاه و شأن والای چنین عقیده‌ای نزد پیروانش نمایان نمی‌شود؛ به این دلیل که مبانی فکری و عقیدتی باور به مهدویت و ظهور منجی، در لابه‌لای نقل‌های مختلف و گوناگون و گاهی هم ضدونقیض تاریخی کم‌رنگ می‌شود.

علاوه بر این، در استفاده از روش تاریخی برای بررسی و تحقیق صحت و سقم یک مسئله، باید به تمامی یا بیشتر نقل‌های تاریخی که در آن زمینه وجود دارد، توجه کرده و سپس براساس آن‌ها به نتیجه‌گیری کرد، نه این‌که تنها به نقل یک نفر یا تعداد معدودی مراجعه و بر آن‌ها اعتماد کرده و بر پایه آن به نظریه‌پردازی مبادرت ورزید.

ایراد اساسی که به دارمستتر در زمینه مهدویت وارد است، دقیقاً همین مسئله است؛ اگرچه وی مبنای روش بررسی خود در باب مهدویت را روش تاریخی معرفی می‌کند، در واقعیت و عمل از این روش به‌درستی و شایسته استفاده نمی‌کند، بلکه تنها آن

بخشی از مسائل تاریخی را مورد نظر قرار می‌دهد که بتواند بر اساس آن‌ها دست به استنتاج و نظریه‌پردازی بزند که اهداف مورد نظر خود را پیش ببرد. بر همین اساس است که مبنای نظریات خویش را مقدمهٔ ابن خلدون قرار می‌دهد؛ چراکه ابن خلدون از معدود نفراتی است که مهدویت را نمی‌پذیرد.

نکتهٔ مهمی که نویسندگانی چون دارمستتر از آن غافل می‌باشند این است که باور به مهدویت و ظهور منجی در آخرالزمان، مختص به مکتب تشیع نیست، بلکه تمامی مذاهب اسلامی بر تحقق آن اتفاق نظر دارند. (جویی، ۱۴۰۰، ق، ۲/۳۲۷؛ بخاری، ۱۴۱۰، ق، ۳/۳۴۶) دارمستتر با مبنا قرار دادن روش تاریخی در بررسی خود در باب مهدویت در حقیقت در پی اثبات این ادعا است که اساساً در طول تاریخ، هیچ‌گاه شخصی به نام مهدی موعود، وجود عینی و خارجی نداشته است و اگر هم بعدها در میان مردم جایگاهی برای خود باز کرده است، تنها در اثر رواج خرافه‌گرایی و علم‌الاساطیر بوده است. او در ارائهٔ نظریات خود به مخاطب چنین القا می‌کند که اساساً مهدی موعود چیزی بیش از یک دروغ و یک توهم نیست؛ آن هم توهمی که تحت تأثیر آموزه‌های زرتشتیان ایران باستان مبنی بر ظهور یک قهرمان در آخرالزمان و نجات تمامی انسان‌ها از ظلم و ستم بوده است.

۱،۱،۵. منقولات تاریخی ناظر به مهدی موعود

گواه صدق این ادعا در نقد نظرات دارمستتر، روایات و نقل‌های فراوانی است که از سوی مورخان و اندیشمندان فریقین به‌ویژه مورخان اهل سنت در باب مهدویت و ظهور منجی نقل شده است که یا از نگاه دارمستتر دور مانده یا عمداً نسبت به آن‌ها غفلت ورزیده و بی‌توجهی کرده است. لازم به ذکر است که علمای اهل سنت، فقط به نقل روایات راجع به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در صحاح خود و دیگر کتب معتبر دیگر اکتفاء نکرده‌اند، بلکه گروه زیادی از شخصیت‌های برجستهٔ ایشان اعتراف کرده‌اند که برخی از این احادیث، به حد مشهور یا تواتر رسیده است. (عسقلانی، ۱۴۰۲، ق: ۱۶۹؛

هیتمی مکی، ۱۴۱۹ق: ۲/۴۸۰ در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

اولین مسئله‌ای که در نقل‌های تاریخی در باب مهدویت از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و بیشتر هم به چشم می‌خورد، مسئله نسب بردن حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از نوادگان ایشان است که نه تنها تمامی علمای شیعه بر این مسئله اتفاق نظر دارند، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت نیز در آثار خود به این حقیقت اشاره کرده‌اند، با این تفاوت که از نظر علمای اهل سنت، ایشان هنوز به دنیا نیامده است. مثلاً ابن ابی شیبیه (متوفای ۲۳۵ هجری)، محدث و فقیه نامی اهل سنت، از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند: «اگر از روزگار روزی نماند مگر یک روز، خدا مردی از اهل بیت مرا می‌فرستد که زمین را از عدل پر می‌کند، همچنان که از ظلم پر شده باشد» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۰ق: ۱۵/۱۹۸) و ابن ماجه قزوینی (متوفای ۲۷۵ هجری) نیز که صاحب یکی از صحاح سته اهل سنت است، از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى را به خودشان منتسب کرده و می‌فرمایند: «ما فرزندان عبدالمطلب؛ من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی سروران اهل بهشت هستیم» (ابن ماجه قزوینی، ۱۴۱۰ق: ۲/۱۳۶۸)؛ و قندوزی (متوفای ۱۲۹۴ هجری) یکی دیگر از علمای سرشناس اهل سنت نیز از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند: «مهدی از فرزندان من است که دارای غیبتی است، زمانی که ظهور کند، زمین را پر از قسط و عدل کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد». (قندوزی، ۱۴۱۶ق: ۳/۲۶۷)

چنان‌که از این روایات برمی‌آید نسب مهدی موعود در اسلام کاملاً واضح و مشخص است تا بدین وسیله دروغ‌گویی مدعیان مهدویت در حال و آینده بر همگان مشخص گردد؛ این نکته‌ای است که دارمستتر از آن غفلت ورزیده و تمامی مدعیان دروغین مهدویت را برشمرده و سپس از آن نیز چنین نتیجه گرفته است که مهدویت اساساً امری خیالی و موهوم بوده است.

در روایت دیگری از صاحب کتاب فرائد السمطين (متوفای ۴۷۸ هجری) نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «علی بن ابی طالب؛ امام امت من است و جانشین من در میان آن‌ها است و از فرزندان اوست قائم منتظر عَلَيْهِ السَّلَام فرجه الشریف که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد» (جوینی، ۱۴۰۰ق: ۲/۳۲۷). در روایت دیگری شبیه همین مضمون، بخاری (متوفای ۲۵۶ هجری) از سعید بن مسیب از ام سلمه نقل کرده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مهدی حق است و از اولاد فاطمه می‌باشد» (بخاری، ۱۴۱۰ق: ۳/۳۴۶).

از نظر بسیاری از مورخان و اندیشمندان اهل سنت، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام فرزند بلافصل امام حسن عسکری؛ است و در آثار خود نیز به نقل اخبار آن پرداخته‌اند. مثلاً مسعودی (متوفای ۳۴۶ هجری) تاریخ نویس و عالم نامی اهل سنت، در کتاب خود در این باره چنین آورده است: «به سال دویست و شصتم و دوران خلافت معتمد، ابومحمد حسن بن علی بن محمد، در بیست و نه سالگی درگذشت. وی پدر مهدی منتظر بود که امام دوازدهم قطعیه امامیه است و اکثریت شیعه ایشان‌اند» (مسعودی، ۱۳۸۱: ۲/۵۹۹) یا در بیان دیگری از ابوالفداء (متوفای ۷۳۲ هجری) مورخ مشهور دیگر اهل سنت در شرح احوال امام حسن عسکری؛ و حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام فرجه الشریف چنین آورده است: «امام عسکری پدر محمد منتظر و صاحب سرداب است. محمد منتظر، امام دوازدهم بنا بر اعتقاد شیعیان امامیه است که به او قائم، مهدی و حجت می‌گویند. او در سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمده است» (ابوالفداء، بی تا، ۲/۴۵) یا مورخ و محدث مشهور دیگر اهل سنت، ابن اثیر جزری (متوفای ۶۳۰ هجری)، در کتاب تاریخ خود که از اعتبار و شهرت بالایی نیز برخوردار است درباره انتساب حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام فرجه الشریف به امام حسن عسکری؛ چنین نقل می‌کند: «در سال ۲۶۰ هجری قمری حسن بن علی؛ از دنیا رفت. او پدر محمد است که شیعیان منتظر او هستند» (ابن اثیر الجزری، بی تا: ۶/۳۲۰).

هم‌چنین ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ هجری) که یکی دیگر از مورخان و فقهای نامی اهل سنت است، درباره این‌که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نوادگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند امام حسن عسکری؛ است، در کتاب خود چنین آورده است: «ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری فرزند امام هادی، دوازدهمین امام از امامان دوازده‌گانه مورد اعتقاد شیعه است که به نام حجت شناخته می‌شود و ولادت او روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد». (ابن خلکان، ۱۳۶۳: ۴ / ۱۷۶)

این مسئله در میان بیشتر علمای اهل سنت چنان مشهود و مشهور است که حتی زرکلی که یکی از اندیشمندان وهابی مسلک معاصر است نیز به ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان فرزند امام حسن عسکری؛ اذعان کرده و در این باره بیان می‌کند که: «محمد فرزند حسن عسکری آخرین امام از ائمه دوازده‌گانه در نزد شیعه است. او از دیدگاه شیعیان به مهدی، صاحب الزمان، منتظر، حجت و صاحب سرداب مشهور است. او در سامرا به دنیا آمد و در هنگام وفات پدرش پنج سال داشته است». (زرکلی، ۱۹۹۲م: ۶ / ۸۰)

حتی از این واضح‌تر نیز نقل صلاح‌الدین صفدی (متوفای ۷۶۳ هجری)، مورخ مشهور اهل سنت در کتابش است که نسب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به شکل کامل شرح داده و می‌نویسد: «حجت منتظر محمد بن الحسن العسکری است که او خود فرزند علی‌الهادی و او خود فرزند محمد جواد و او خود فرزند علی‌الرضا و او خود فرزند موسی‌الکاظم و او خود فرزند جعفر‌الصادق و او خود فرزند محمد‌الباقر و او خود فرزند زین‌العابدین و او خود فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب است. او دوازدهمین امام از ائمه دوازده‌گانه شیعه است. آن حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمده است». (صفدی، بی‌تا: ۲ / ۲۴۹)

انتساب بلافصل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به امام حسن عسکری؛ با این نقل‌های

تاریخی، به طور طبیعی اصل و نسب ایشان را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گره زده و گویای این مطلب است که باور به ظهور مهدی موعود عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ السَّرِيفِ چیزی پوشیده و خیالی نیست که فقط اهل تشیع به آن باور داشته باشند، بلکه همان طور که مشاهده شد بسیاری از دانشمندان و مورخان اهل تسنن نیز در تألیفاتشان آن را تقریر کرده‌اند. از این جا پاسخ کسانی چون دارمستتر داده می‌شود که استناد به کسی مانند ابن خلدون و نتیجه‌گیری بر اساس منقولات او نه تنها صحیح نیست، بلکه نتیجه درستی نیز در پی نخواهد داشت؛ هم‌چنین اساساً مهدویت و باور به ظهور منجی در آخرالزمان در جهان اسلام پیش از آن‌که یک باور و اعتقاد قلبی و دینی باشد، یک حقیقت تاریخی است که مورد اذعان بسیاری از دانشمندان و مورخان است؛ همین طور انکار باور مهدویت و ظهور منجی، تنها با تکیه بر ادعای چند شخص که به دروغ خودشان را مهدی معرفی کرده‌اند، دور از سیره عقل و به مثابه پاک کردن صورت مسئله به جای حل کردن آن است.

۲/۱/۵. بی‌اعتباری منقولات ابن خلدون در باب مهدویت

بیشتر اندیشمندان اهل سنت در باب مهدویت، احادیث مربوط به حضرت مهدی عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ السَّرِيفِ را صحیح و مقبول می‌دانند (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۸۹/۸؛ جوینی، ۱۴۰۰ق: ۳۲۷/۲؛ طبرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۳۵/۱۰؛ اربلی، ۱۴۲۱ق: ۲۵۹/۳؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵: ۵۳۵؛ گنجی شافعی، ۱۴۲۱ق: ۴۲)؛ اما تعداد کمی از آنان، آن احادیث را رد کرده یا هدف شک و شبهه قرار داده‌اند که از آن‌ها می‌توان به ابن خلدون که از منابع اصلی دارمستتر در نظریه‌پردازی‌اش در باب مهدویت است، اشاره کرد.

ابن خلدون هر جا که درباره ظهور مهدی موعود عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ السَّرِيفِ و مسائل مربوط به آخرالزمان سخنی نقل کرده، به‌طور مختصر و مبهم از کنار آن رد شده است. او به‌طور کلی روایات اهل تشیع را به دلیل مذهب رد کرده و معتقد است که روایات، آن‌ها را به

جرم فساد مذهب‌شان باید کنار گذاشت. (ابن خلدون، ۱۴۲۱ق: ۱/۳۱۹) ابن خلدون پا را از این فراتر نیز گذاشته و باور به مهدویت را نه تنها بدون عقبه‌ای تاریخی دانسته است؛ بلکه آن را ساخته و پرداختهٔ اذهان شیعیان می‌داند. غافل از این‌که خود او در مقدمه‌اش دربارهٔ مهدی موعود چنین می‌گوید: «در میان تمام مسلمانان در طول قرون و اعصار مشهور بوده و هست که در آخرالزمان حتماً مردی از خاندان پیامبر اکرم ﷺ ظهور می‌کند و دین را تأیید و عدل و داد را آشکار می‌سازد، مسلمانان از او پیروی می‌کنند، وی بر تمام کشورهای اسلامی تسلط پیدا می‌کند، این شخص مهدی نامیده می‌شود و ظهور دجال و حوادث بعدی که از مقدمات مسلم قیامت است، به دنبال قیام او خواهد بود، عیسی فرود می‌آید و دجال را می‌کشد یا در قتل دجال او را یاری می‌کند و عیسی پشت سر او نماز می‌خواند...» (ابن خلدون، ۱۴۲۱ق: ۱/۳۲۶)

نکتهٔ جالب توجه این است که بسیاری از خاورشناسانی که در زمینهٔ مهدویت به تحقیق و مطالعه پرداخته‌اند، به هنگام تشکیک و شبهه‌افکنی در اعتقاد به مهدویت، به گفته‌های ابن خلدون استناد و از او تقلید می‌کنند. دارمستتر نیز از این قاعده مستثنا نبوده و در بحث مهدویت، هر کجا که مجبور به استفاده از نقل روایت می‌شود، به مقدمهٔ ابن خلدون ارجاع می‌دهد؛ تا بلکه گفته‌های او را شاهی بر ادعاهای غیرواقعی و نادرست خویش بگیرد. این در حالی است که اکثر مورخان و محدثان اهل سنت چنان‌که اشاره شد، به اصالت باور مهدویت معتقد بوده و در آثار خود، نقل‌های مربوط به آن را به فراوانی نقل کرده‌اند.

به جهت اهمیتی که ابن خلدون در جامعه‌شناسی و تاریخ دارد و اثر مهم او در جامعه‌شناسی «مقدمه ابن خلدون» منشأ اثر بوده و در غرب ترجمه شده است، سبب گردیده تا نظر نادرست او در زمینهٔ مهدویت نیز مورد توجه اسلام‌شناسان غربی قرار گیرد و آنان در شناخت مهدویت به جای رجوع به متون اصلی و منابع درجه اول به این آثار رجوع کنند. نباید فراموش کرد که اهمیت اندیشمندی در عرصه‌ای از علوم سبب نمی‌شود تا

سخنان او در دیگر زمینه‌ها، جدی و تخصصی تلقی شود. ابن خلدون از کسانی است که جایگاه خاصی در جامعه‌شناسی و تاریخ کشورهای اسلامی دارد، اما دلیل نمی‌شود تا سخنان او را در زمینه مهدویت به حدی مؤثق و معتبر بدانیم که متأسفانه مورد استناد دین‌پژوهان غربی قرار گرفته است. (موسوی گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

دیدگاه‌ها و نظرات ابن خلدون درباره مهدویت و روایات مربوط به آن، با نقدهای بسیاری از سوی اندیشمندان و مورخان جهان اسلام، به‌ویژه علمای اهل سنت روبه‌رو شده است. مثلاً احمد صدیق الغماری (متوفای ۱۳۸۰ق) کتابی با عنوان «ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون» (الغماری، ۱۳۴۷ق: ۷۹) در ردّ نظریات و شبهات ابن خلدون پیرامون مهدویت نگاشته است.

عده‌ای دیگر از علمای اهل سنت چون محمدبن جعفر الکتانی در کتاب «النظم المتناثر من الحدیث المتواتر» (الکتانی، ۱۳۲۸ق: ۱۳۷)، شیخ عبدالمحسن العباد در کتاب «الردّ علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الوارده فی المهدی» (العباد، ۱۴۰۰ق: ۴۵) و... به این موضوع اشاره کرده‌اند و به نقد و ردّ شبهات و اشکالات ابن خلدون و همفکران او پرداخته‌اند.

۲،۵. ظهور مهدی موعود بر اساس آیات قرآن

علی‌رغم ادعاهای دارمستتر در این زمینه که در قرآن کریم چیزی درباره ظهور مهدی موعود نیامده است، به‌تصریح اکثر علما و اندیشمندان اسلامی، قرآن کریم مسئله مهم و بنیادی ظهور مهدی موعود و برپایی حکومت جهانی اسلام را نیز مسکوت نگذاشته و درباره آن سخن گفته است. نکته قابل ذکر این است که قرآن کریم مانند بسیاری از مسائلی که به‌صورت کلی مطرح کرده و تبیین و تشریح جزئیات آن‌ها را به سنت رسول خدا ﷺ و روایات ائمه هدی علیهم‌السلام واگذار کرده است، درباره ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز بدون این‌که به ذکر جزئیات بپردازد، به‌طور کلی سخن رانده است. به بیان دقیق‌تر قرآن کریم در برخی از آیاتش به پیروزی نهایی افراد صالح بر ظالمان و ستم‌پیشگان و بنیان نهادن

حکومت عدالت محور جهانی و وارث زمین شدن آن‌ها اشاره می‌کند که بر اساس شواهد و قراین موجود از احادیث و روایات و هم‌چنین قواعد تفسیری، اکثر مفسران قرآن کریم این آیات را وعده‌ای بر قیام آخرالزمانی حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى و ظهور ایشان قلمداد کرده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۶ق، ج ۶: ۱۲۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۱۷۶؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۲ق، ج ۲: ۴۳۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۳۳۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۴۲۰).

در ادامه از مجموع آیاتی که علما و مفسران در این مسئله برشمرده‌اند، به‌طور مختصر به ذکر چند مورد که صراحت بیشتری دارند، می‌پردازیم. اولین آیه‌ای که باید به آن اشاره شود آیه ۱۰۵ سوره انبیا است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ «در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد».

اولاً؛ توجه قرآن کریم به پیش‌بینی درباره حکومت صالحان روی زمین در کتاب‌های آسمانی همچون زبور و تورات، نشان دهنده اهمیت و ارزش این مسئله است که خداوند آن را از مدت‌ها قبل به پیامبران خود بشارت داده بود. تا جایی که در کتاب مزامیر حضرت داود؛ که جزء کتاب‌های عهد قدیم به شمار می‌رود و مناجات و دعاها و نصایح داود نبی را شامل می‌شود، با تعابیر گوناگونی از حکومت صالحان و شایستگان در آینده یاد شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۵۲۲).

ثانیاً؛ در خصوص تفسیر این آیه در تفاسیر فریقین، روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طریق شیعه و اهل تسنن در مورد حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم‌چنین از ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده که همه آن‌ها دلالت بر این دارد که سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد و مردی از خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳/۵۲؛ آلوسی، ۱۴۱۶ق، ۹۹/۹؛ ملاحویش

آل غازی، ۱۳۸۲ق، ۴/۳۳۵؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۲ق: ۵/۳۳۷)

گروهی از بزرگان علمای اسلام، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتاب‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه ظهور و قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سر حد تواتر است و هرگز انکارپذیر نیست، حتی کتاب‌هایی مختص این موضوع نوشته شده است.

دومین آیه‌ای که درباره ظهور منجی سخن گفته است، آیه ۵ سوره قصص است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». چیزی که اکثر مفسران در تفسیر این آیه بر آن اتفاق نظر دارند، این است که آیه مذکور هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل به میان نمی‌آورد، بلکه بیانگر قانونی کلی برای همه اعصار، قرون، همه اقوام و ملت‌ها است و آن اراده خداوند مبنی بر منت گذاشتن بر سر مستضعفان و وارث پیشوایی و حکومت زمین شدن آن‌هاست.

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر. بشارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور. نمونه‌ای از تحقق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پابره‌نه‌ها و تهی‌دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر، استهزا، ظلم و ستم قرار داشتند. سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسرها و قیصرها را گشود و آن‌ها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید و نمونه گسترده‌تر آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸/۱۶؛ مراغی، بی تا: ۲۰/۳۴؛ حقی بروسوی، بی تا: ۶/۳۸)؛ بنابراین، این آیه

از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد؛ از این رو در روایات اسلامی می‌خوانیم که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده‌اند. چنانچه در نهج‌البلاغه از حضرت علی؛ چنین آمده است: «دنیا پس از چموشی و سرکشی - همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و برای بچه‌اش نگه می‌دارد - به ما روی می‌آورد ... سپس آیه «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...» را تلاوت فرمود» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۹)؛ در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمودند: «این گروه آل محمد علیهم‌السلام هستند؛ خداوند، مهدی آن‌ها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، برمی‌انگیزد و به آنان عزت می‌دهد و دشمنان‌شان را ذلیل و خوار می‌کند». (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۶۹)

آیه دیگری که به این مسئله اشاره دارد، آیه ۵۵ سوره نور است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيَبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترس‌شان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقان‌اند».

آنچه از این آیه برمی‌آید این است که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد و از لکه ننگ کفر و نفاق پاک باشد؛ زمین را ارت ببرند و در عقاید افراد آن و اعمال‌شان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند،

ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند. این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده و دنیا از روزی که پیامبر ﷺ مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده است. (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۱۶/۱۵) ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود، چون همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر شد، اخبار متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد.

علامه طباطبایی پس از بررسی احتمالات و دیدگاه‌های مفسران دیگر پیرامون آیه بیان می‌کند که: «حق مطلب این است که اگر واقعاً بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم (و همه تعصبات را کنار بگذاریم) آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف به زودی منعقد می‌شود، قابل انطباق با هیچ مجتمعی نخواهد بود». (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۱۷/۱۵)

با این همه چگونه دارمستتر و همفکران او به راحتی ادعا می‌کنند که هیچ سخنی از مهدی موعود در قرآن کریم و روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به میان نیامده است؟!

۶. نتیجه‌گیری

۱. دارمستتر اگرچه معتقد است که در بحث از مهدویت، از روش تاریخی استفاده کرده است و به‌زعم خویش، بر اساس منقولات تاریخی به این نتیجه می‌رسد که اساساً مهدویت یک حقیقت و واقعیت تاریخی وجود نداشته است؛ اما حقیقت این است که او در به‌کارگیری روش تاریخی چندان شایسته و بایسته عمل نکرده و تنها به آن دسته از منابع تاریخی مراجعه کرده که با پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های هم‌سو و هم‌نظر بوده.

۲. او به این دلیل که بیشتر مطالعات و تحقیقاتش در زمینه اوستاشناسی و ایران باستان بوده و به افسانه‌ها و داستان‌های اساطیری ایران آشنایی کامل داشته است،

در خلال بحث از مهدویت سعی دارد تا به مخاطب چنین القا کند که مهدویت نیز ریشه و اصلی برگرفته از مذهب زرتشت و داستان‌های اساطیری ایرانیان دارد، اما آنچه از شواهد تاریخی و روایات منقول از دانشمندان فریقین از گذشته تاکنون برمی‌آید، خلاف دیدگاه دارمستتر را ثابت می‌کند.

۳. مهم‌ترین انتقادی که به دارمستتر و پیروان او وارد است، این است که او در بحث از اعتقادی همچون مهدویت که از بنیادی‌ترین اعتقادات مکتب اسلام است، به جای مراجعه به منابع اصیل اسلامی مانند قرآن کریم و روایات، تنها به مقدمه ابن خلدون و چند تن دیگر بسنده کرده و بر اساس آن به نظریه‌پردازی پرداخته است. در صورتی که ابن خلدون از معدود کسانی است که مخالف مهدویت استوآن را مردود می‌شمارد و شاید همین مسئله سبب شده تا دارمستتر نتواند تصویر درست و صحیحی از مهدویت ارائه کند.

۴. برخلاف دیدگاه دارمستتر در این باره که قرآن کریم و روایات رسیده از پیامبر ﷺ درباره مهدویت سکوت کرده و درباره آن مطلبی نگفته‌اند، چنان‌که مشاهده گردید آیات و روایات زیادی هم از قرآن کریم و هم از پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام در این باره، هم در منابع اهل تشیع و هم در منابع اهل سنت نقل گشته و بیشتر علمای اسلامی بر این مطلب که مهدی موعود که از نسل پیامبر خدا ﷺ است، روزی ظهور کرده و تمامی جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، صحه گذاشته‌اند.

منابع

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۳۸۵). شرح نهج البلاغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد. (۱۴۰۰ق). المصنف فی الاحادیث و الآثار، تحقیق کمال یوسف الحوت، ریاض: مکتبه الرشد.
۳. ابن اثیر الجزری. عزالدین ابوالحسن (بی تا). الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالکتب العربی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۶). الامالی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: نشر کتابچی.
۵. ابن خلکان، محمد بن ابوبکر. (۱۳۶۳). وفيات الاعیان، قم: منشورات رضی.
۶. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید. (۱۴۱۰ق). سنن ابن ماجه، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۴۲۱ق). مقدمه ابن خلدون، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. ابن عاشور، محمد بن طاهر. (۱۴۲۰ق). التحریر و التنویر فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسۀ التاریخ.
۹. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو. (۱۴۰۲ق). تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. ابوالفداء، عمادالدین. (بی تا). المختصر فی اخبار البشر، مصر: مطبعة الحسينیه مصریه.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی. (۱۴۲۱ق). کشف الغمه، تبریز: نشر بنی هاشمی.
۱۲. آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۶ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۰ق). التاریخ الکبیر، به تحقیق سید هاشم ندوی، بیروت: دارالفکر.
۱۴. جوینی، ابراهیم بن محمد. (۱۴۰۰ق). فرائد السمطین، بیروت: مؤسسۀ محمودی.
۱۵. حقی بروسوی، اسماعیل. (بی تا). تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر.
۱۶. دارمستتر، جیمز. (۱۳۱۷). مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم، ترجمه محسن جهانسوز، تهران: کتابفروشی ادب.
۱۷. راد، علی. (بی تا). «مهدویت در نگاشته‌های مستشرقان»، دانشنامه امام مهدی (عجل الله تعالی

فرجه الشریف)، تهران: دار الحدیث.

۱۸. زرکلی، خیرالدین. (۱۹۹۲م). الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
۲۰. صفدی، صلاح الدین. (بی تا). الوافی بالوفیات، بیروت: دار احیاء التراث.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۰). المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. طبرانی، سلیمان بن احمد. (۱۴۰۶ق). المعجم الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). الغیبه، قم: انتشارات مسجد جمکران.
۲۵. العباد، عبدالمحسن. (۱۴۰۰ق). الردّ علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الوارده فی المهدی، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. عسقلانی، ابن حجر. (۱۴۰۲ق). فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. علیشاهی، علی. (۱۳۹۵). «مهدویت پژوهی و آخرالزمان از دیدگاه مستشرقین فرانسوی»، مجله مسجد و مهدویت، ش ۱، بهار و تابستان.
۲۸. الغماری، احمد بن محمد الصدیق. (۱۳۴۷ق)، ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، دمشق: مطبعه الترقی.
۲۹. فردوان خراسانی، منیره و عبدالله غلامی. (۱۳۹۳)، «مهدویت از دیدگاه شرق شناسان و دین پژوهان غربی»، مجله قرآن پژوهی خاورشناسان، ش ۱۷، پاییز و زمستان.
۳۰. فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی. (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران: کتابخانه صدر.
۳۱. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم. (۱۴۱۶ق). ینابیع الموده، به تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، قم: دار الاسوه.
۳۲. الکتانی، محمد بن جعفر بن ادریس. (۱۳۲۸ق). نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، فاس: مطبعة المولودیه.

۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). الکافی، تهران: دارالکتب السلامیه.
۳۴. گنجی شافعی، ابو عبدالله محمد. (۱۴۲۱ق). البیان فی اخبار صاحب الزمان (عج)، بیروت: دار المحجه البيضاء.
۳۵. متوسل، محمود، (۱۳۸۲). «مهدویت از دیدگاه مستشرقان»، مجله انتظار، ش ۸، تابستان و پاییز.
۳۶. مراغی، احمد بن مصطفی. (بی تا). تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۸۱). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۸. ملاحویش آل غازی، عبدالقادر. (۱۳۸۲ق). بیان المعانی، دمشق: مطبعه الترقی.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۰. موسوی گیلانی، سیدرضی. (۱۳۸۵). مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.
۴۱. هیتمی، ابوالعباس ابن حجر. (۱۴۱۹ق). الصواعق ال. محرقه علی اهل الرفض و الضلال والزندقه، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، بیروت: مؤسسه الرساله.
۴۲. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۳۸۰). معجم البلدان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.